



متن سخنرانی حضرت زینب (س) در شام بر اساس نص لاهوف

پس از شهادت امام حسین - علیه السلام - در روز دهم محرم سال 61 هـ. ق. اهل بیت - علیهم السلام - و حرم امام به اسارت دشمن درآمدند.

پس از شهادت امام حسین - علیه السلام - در روز دهم محرم سال 61 هـ. ق. اهل بیت - علیهم السلام - و حرم امام به اسارت دشمن درآمدند. در بامداد دوازدهم محرم خاندان رسول اسلام - صلی الله علیه و آله - به رهبری زینب کبری - سلام الله علیها - و امام زین العابدین - علیه السلام - از کربلا بطرف کوفه حرکت کردند. پس از ورود به کوفه، و خوشحالی درباریان و ابن زیاد و گرفتن مراسمی به خاطره پیروزی، به طرف شام، محل استقرار یزید حرکت نمودند. وقتی سر حسین - علیه السلام - و یارانش و اسراء در مقابل یزید حاضر شدند، تشریفات درباری به همان فراوانی بارگاه ابن زیاد انجام شد. «زحر بن قیس که کاروان را به عنوان نماینده ابن زیاد هدایت می کرد سخنرانی طولانی ایراد کرد و در آن به شرح چگونگی شهادت امام حسین - علیه السلام - و یارانش پرداخت.» سپس از میان مردم، بعضی ها نسبت به اسارت خاندان نبوت اعتراض کردند و یزید ساکت و جوابی نداد. وقتی بزرگان و سران اهل شام که یزید به مناسبت پیروزی خود، دعوت کرده بود، حاضر شدند، اسراء و سرهای مقدس را نیز به مجلس آوردند. [1] پس از درخواست مرد سرخ پوستی از اهل شام برای کنیزی گرفتن فاطمه دختر حسین - علیه السلام - از یزید، [2] و جلوگیری زینب - سلام الله علیها - از این کار و گفتگوهای تند بین یزید و ایشان و زدن چوب خیزران بر لبهای مبارک امام - علیه السلام - بود که حضرت زینب - سلام الله علیها - برخاست و خطبه آتشینی ایراد کردند. متن عربی این خطبه که در لاهوف آمده است که چنین است:

«فقامت زینب بنت علی - علیه السلام - و قالت: الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله اجمعین. صدق الله کذلک یقول: «ثم کان عاقبة الذین اساء السوي ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤون» (سورة روم، آية 10). اظننت یا یزید - حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الائمة - ان بناء علی الله هواناً و بك علیه کرامة!! و ان ربک لعظیم خطرک عنده!! فشمغت بانفک و نظرت فی عطفک، جذلاً مسروراً، حین رایت الدنیا لک مستوسقة، و الامور متسقة و حین صفالك ملکنا سلطاناً، فمهلاً مهلاً، انیست قول الله عزوجل: «و لا یحسبن الذین کفروا انما نملي لهم خیر لانفسهم انما نملي لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین» (سورة آل عمران، آية 178).

امن العدل یابن الطلقاء تخذیرک اماء ک و نساءک و سوقک بنات رسول الله سبايا؟! قد هتکت ستورهن، و ابدیت وجوههن، تحدوبهن الاعداء من بلد الی بلد، و یستشرفهن اهل المنازل و المناهل، و یتصفح وجوههن القریب و البعید، و الدنی و الشریف، لیس معهن من رجالهن ولی، و لا من هماتهن حمی، و کیف ترتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الاذکیاء، و نبت لحمد بدماء الشهداء؟! و کیف یستظل فی ظللنا اهل البیت من نظر الینا بالشف و الشنآن و الإحن و الاضغان؟! ثم تقول غیر متاثم و لامستعظم: فاهلوا استهلوا فرحاً. ثم قالوا: یا یزید لا تشل.

منتحیاً علی ثنایا ابی عبدالله - علیه السلام - سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتک. و کیف لا تقول ذلک، و قد نکات القرحة، و استاصلت الشافة، باداقتک دماء ذریة محمد - صلی الله علیه و آله - و نجوم الارض من آل عبدالمطلب؟! و تهتفُ باشیخک، زعمت انک تنادیهم! فلترون و شیکاً موردهم، و لتودن انک شلت و بکمت و لم تکن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت. اللهم خذ بحقناه و انتقم ممن ظلمنا، و احلل غضبک بمن سفک دماءنا و قتل حماتنا. فوالله ما فیرت الاجلدک و لا حزرت الا لحمک، و لتردن علی رسول الله - صلی الله علیه و آله - بما تحملت من سفک دماء ذریته و انتهکت من حرمته فی عترته و لحمته و حیث یجمع الله شملهم ویلم شعشعهم و یاخذ بحقهم «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون» و حسبک بالله حاکماً، و بمحمد خصیماً و بجبرئیل ظهیراً، وسیعلم من سول لک و مکنک من رقاب المسلمین، بئس للظالمین بدلاً و ایکم شر مکاناً و اضغف جنداً. و لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک، انی لاستصغر و قدرك، و استعظم تقربک و اشتکرتک توبیخک، لکن العیون عبری، و الصدور حری. الا فالعجب کل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء، فهذه الایدي تنصح من دماننا، و الافواه تتحلب من لحومنا، و تلك الجثث الطواهر الزواکی تتاهبها العواسل و تعفوها امهات الفواعل، و لئن اتخذتنا مغنماً لبقدنا و شیکاً مغرماً، حین لا تجد الا ما قدمت یداک، و ماربک بظلام للعبید، فالی الله المشتکی. و علیه المعول فکذکیدک، واسع سعیک، و ناصب جهدک فوالله لا تمعون ذکرنا، و لا تمیت و حینا، و لا تددک امرنا، و لا ترحض عنک عارها، و هل رایک الافندا و ایامک الاعددا، و جمعک الا بددا، یوم ینادی المناد، الا لعنة الله علی الظالمین، فالحمد لله الذی ختم لاولنا بالسعادة و المغفرة، و الاخرنا بالشهادة و الرحمة. و نسال اللدان یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المیزید، و یحسن علینا الخلافة، انه رحیم و دود. و حسبنا الله و نعم الوکیل.» [3]

عین متن لاهوف در کتاب ابو مخنف نیز وارد شده است و ترجمه آن از ابومخنف چنین است:

«زینب دختر علی بن ابی طالب - علیه السلام - برخاست و گفت: «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و همه خاندان او باد. راست گفت خدای سبحانه که فرمود: «سزای کسانی که مرتکب کار زشت شدند زشتی است، آنان که آیات خدا را تکذیب کردند و به آن ها استهزاء نمودند.» ای یزید آیا گمان می بری این که اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ گرفتی و راه چاره را بر ما بستی که ما را به مانند کنیزان به اسیری برند، ما نزد خدا خوار و تو سربلند گشته و دارای مقام و منزلت شده ای، پس خود را بزرگ پنداشته به خود بالیدی، شادمان و مسرور گشتی که دیدی دنیا چند روزی به کام تو شده و کارها بر وفق مراد تو می چرخد، و حکومتی که حق ما بود در اختیار تو قرار گرفته است، آرام باش، آهسته تر. آیا فراموش کرده ای قول خداوند متعال را «گمان نکنند آنان که کافر گشته اند این که ما آنها را مهلت می دهیم به نفع و خیر آنان است، بلکه ایشان را مهلت می دهیم تا گناه بیشتر کنند و آنان را عذابی باشد دردناک»

آیا این از عدالت است، ای فرزند بردگان آزاد شده [بردگان آزاد شده ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله]، که تو، زنان و کنیزگان خود را پشت پرده نگه داری ولی دختران رسول خدا - صلی الله علیه و آله - اسیر باشند؟ پرده حشمت و حرمت ایشان را هتک کنی و صورتهایشان را بگشایی، دشمنان آنان را شهر به شهر ببرند، بومی و غریب چشم بدانها دوزند، و نزدیک و دور و وضع و شریف چهره آنان را بنگرند در حالی که از مردان و پرستاران ایشان کسی با ایشان نبوده و چگونه امید می رود که مراقبت و نگهداری ما کند کسی که جگر آزادگان را جویده و از دهان بیرون افکنده است، و گوشتش به خون شهیدان نمو کرده است. (کنایه از این که از فرزند هند جگر خوار چه توقع می توان داشت) چگونه به دشمنی با ما نشتابد آن کسی که کینه ما را از بدر و احد در دل دارد و همیشه با دیده بغض و عداوت در ما می نگرد. آن گاه بدون آن که خود را گناهکار بدانی و مرتکب امری عظیم بشماری این شعر می خوانی:

فاهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا یا یزید لا تشل

و با چوبی که در دست داری بر دندانهای ابو عبدالله - علیه السلام - سید جوانان اهل بهشت می زنی. چرا این شعر نخوانی حال آن که دل های ما را مجروح و زخمناک نمودی و اصل و ریشه ما را با ریختن خون ذریه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ستارگان روی زمین از آل عبدالمطلب بریدی، آن گاه پدران و نیاکان خود را ندا می دهی و گمان داری که ندای تو را می شنوند. زود باشد که به آنان ملحق شوی و آرزو کنی کاش شل و گنگ بودی نمی گفتمی آنچه را که گفتمی و نمی کردی آنچه را کردی. بارالها بگیر حق ما را و انتقام بکش از هر که به ما ستم کرد و فرو فرست غضب خود را بر هر که خون ما ریخت و حامیان ما را کشت. ای یزید! به خدا سوگند نشکافتمی مگر پوست خود را، و نبریدی مگر گوشت خود را و زود باشد که بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - وارد شوی در حالتی که بر دوش داشته باشی مسئولیت ریختن خون ذریه او را، و شکستن حرمت عترت و پاره تن او را، در هنگامی که خداوند جمع می کند پراکندگی ایشان را، و می گیرد حق ایشان را «و گمان مبر آنان را که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه ایشان زنده اند و نزد پروردگار خود روزی می خورند.» و کافی است تو را خداوند از جهت دآوری و کافی است محمد - صلی الله علیه و آله - تو را برای مخاصمت و جبرئیل برای یاری او و معاونت.

و بزودی آن کس که کار حکومت تو را فراهم ساخت و تو را بر گردن مسلمانان سوار نمود، بداند که پاداش ستمکاران بد است و در یابد که مقام کدام یک از شما بدتر و یاور او ضعیف تر است. و اگر مصایب روزگار مرا بر آن داشت که با تو مخاطبه و تکلم کنم ولی بدان قدر تو را کم می کنم و سرزنش تو را عظیم و توبیخ تو را بسیار می شمارم، این جزع و بی تابي که می بینی نه از ترس قدرت و هیبت توست، لکن چشمها گریان و سینه ها سوزان است. چه سخت و دشوار است که نجیبانی که لشکر خداوندند به دست طلقاء (آزاد شدگان) که حزب شیطانند، کشته گردند و خون ما از دستهایشان بریزد، و دهان ایشان از گوشت ما بدوشت و آن جسد های پاک و پاکیزه را گرگهای بیابان سرکشی کنند، و گفتارها در خاک بغلطانند (کنایه از غربت و بی کسی آنها). ای یزید! اگر امروز ما را غنیمت خود دانستی زود باشد که این غنیمت موجب غرامت (ضرر) تو گردد در هنگامی که نیابی مگر آنچه را که از پیش فرستاده ای، و نیست خداوند بر بندگان ستم کننده، به خدا شکایت می کنیم و بر او اعتماد می نماییم.

ای یزید! هر کید و مکر که داری بکن، هر کوشش که خواهی بنمائی، هر جهد که داری به کار گیر، به خدا سوگند هرگز نتوانی نام و یاد ما را محو کنی، وحی ما را نتوانی از بین ببری، به نهایت ما نتوانی رسید، هرگز ننگ این ستم را از خود نتوانی زدود، رای توست و روزهای قدرت تو اندک و جمعیت تو رو به پراکندگی است، در روزی که منادی حق ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

سپاس خدای را که اول ما را به سعادت و مغفرت ثبت کرد و آخر ما را به شهادت و رحمت فائز گرداند، از خدا می خواهیم که ثواب آنها را کامل کند و بر ثوابشان بیفزاید، و برای ما نیکو خلف و جانشین باشد، که اوست خداوند رحیم و پروردگار ودود، و ما را کافی در هر امری و نیکو وکیل است.» [4]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

1. منتهی الامال شیخ عباس قمی.
2. تاریخ الرسل و الملوك طبری.
3. نفس المهموم، شیخ عباس قمی.

-
- [1] . جعفري، سيدحسين محمد، تشيع در مسير تاريخ، مترجم سيدمحمدتقي آيت اللهی، چاپ 10، ص 80.
- [2] . فاطمه دختر حسين - عليه السلام - فرموده هنگامي که ما را با آن وضع رقت بار وارد مجلس يزید نمودند، يزید از مشاهدۀ حال ما متأثر شد همان وقت يکي از شامي ها که آدمي سرخ گون بقود چشمش به من که دختری زیبا چهره بودم افتاد و به يزید گفت چقدر مناسب است این کنیزک را به من بخشايي ... شيخ مفيد، ارشاد، مترجم، محمد باقر ساعدي خراساني، تهران، کتابفروشي اسلاميه، چ سوم، 76، ص 479.
- [3] . ابن طاووس، علي بن موسي بن جعفر، الملهوف علي قتلي الطفوف، تهران، درالاسوه، چ دوم، 75، ص 215.
- [4] . ابومخنف، مقتل الحسين (اولين مقتل سالار شهيدان)، مترجم سيد علي محمد موسوي جزايري، قم، انتشارات امام حسن، چ اول، 80، ص 393.